

در آغاز راهی طولانی

نگاهی به هنرهای تجسمی در سه دهه اخیر

زیباشناسی و تفکرات حاکم بر جریان‌های هنری آن دوران لازمی شناخت هر واقعه هنری معاصر است. بررسی مقوله‌ی فوق‌الذکر می‌تواند میزان تأثیرپذیری جنبش‌های نوگرایی را که در هنرهای تجسمی ما از هنر غرب به‌وجود آمد، روشن و مشخص کند. تحول پیاپی در عناصر محسوس و ظاهری نقاشی این دوره نظیر طراحی، ترکیب و رنگ و فرم، بازگوکننده‌ی تطور مستمر در تفکر و دیدگاه فلسفی‌ای است که تولید و آفرینش‌های هنری در تمدن جدید با آن ملازمت دارد.

تمدن جدید غرب، یعنی تمدنی که پس از رنسانس در اروپا و آمریکا بسط و تحقق می‌یابد و در قرن حاضر صورت تکنیکی پیدا می‌کند، ریشه در خاک «اومانیسم» دارد و «اومانیسم» پیش از این که در قالب‌های سیاسی و اقتصادی غرب تأثیرگذار باشد، اوج تجلی آن در هنر این دوران به‌ظهور می‌رسد. تأمل و تعمق در مبانی اومانیستی تمدن حاضر، به‌منزله مقدمه‌ای برای بررسی چگونگی ظهور «مدرنیسم» در تاریخ نقاشی ایران، و نیز شناخت ماهیت نقاشی و در عرصه‌ای وسیع‌تر شناخت هنرهای تجسمی انقلاب اسلامی، ضروری به نظر می‌رسد. تمدن غرب در صورت جدید خود از «اومانیسم» آغاز می‌شود و به «نیهیلیسم» منتهی می‌شود.

اومانیسم، آن‌گونه که بعضاً می‌پندارند، به معنای بشردوستی و احترام به منزلت و کرامت انسان نیست. اومانیسم اعتقاد به اصالت انسان و

انقلاب اسلامی ایران سرآغاز تحولاتی اساسی در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران بود. این واقعه‌ی مهم که زمینه‌ساز بازشناسی شاخصه‌های هویتی و مذهبی شد، در تعامل با واقعیت‌های جهان امروز، راه رجعت به سنت‌های ملی و مذهبی را فراهم آورد. جنبش‌های نوگرایی که از دهه‌ی سی آغاز شد تا سال‌های اولیه انقلاب ادامه داشت و مسیر گذر از بحران را طی کرد تا سرانجام به مرحله‌ای رسید که برخی از هنرمندان باسابقه‌ی این جنبش، در واکنش به وقایع جاری دست از کار کشیدند و عده‌ای دیگر به خارج از کشور رفتند و فعالیت‌های هنری خود را در آن‌جا تداوم بخشیدند به‌طوری‌که عملاً صحنه برای نیروهای جوان و انقلابی خالی شد؛ نیروهای جوانی که از فارغ‌التحصیلان هنرستان‌ها و مراکز دانشگاهی هنر بودند. این گروه به همراهی برخی از هنرمندان با سابقه‌ی هنری و ویژگی‌های انقلابی و مذهبی را جایگزین هنر متداول و رسمی دوره قبل کرد.

اینک با گذشت حدود سی سال از شروع انقلاب، لازم و ضروری است تا مروری کوتاه بر وقایع هنری این دوران در عرصه هنرهای تجسمی کشور داشته باشیم و سه‌دهه‌ی پرتلاطم این دوران را مورد مطالعه قرار دهیم.

پیش از آن، شایسته است چند سطر به بررسی تاریخ نقاشی غرب بپردازیم، به‌ویژه از دوره‌ی رنسانس تا امروز که تحقیق در مسائل

خودبنیادی بشر است و جایگاهی را که در بینش الهی از آن خداست به انسان می‌بخشد. این دوران به تعبیری عصیان قدرت دنیوی در برابر مرجعیت معنوی است و این عصیان با اومانیسیم به یک ایدئولوژی تبدیل می‌شود و چراغ راه اقوام مختلف می‌شود.

بشر اومانیسیت، بشری است که هرگونه پیوستگی تکوینی و تشریحی با حق را انکار می‌کند و اراده‌ی بشری را مطلق می‌انگارد و او را مجاز می‌داند که هر چیزی را بخواهد و هر عملی را انجام دهد. بشر اومانیسیت چشم به دنیایی می‌گشاید که مبدأ و معاد آن در خود نهفته است و عنایتی به فراسوی خود ندارد.

مضامین مذهبی که از رنسانس به بعد در آثار هنرمندان و نقاشان جلوه می‌نماید نباید ما را نسبت به ماهیت غیر دینی این نهضت دچار اشتباه کند، چرا که مذهب نیز در ذیل اومانیسیم

معنای جدیدی می‌یابد. در این دوره حتی اگر موضوع اثری مذهبی باشد، نمی‌توان آن را نمونه‌ای از هنر دینی ما، به معنای دقیق کلمه، به‌شمار آورد. چه بسا خلق این‌گونه آثار در نهایت به بی‌اعتبار شدن مذهب منجر شود.

در هنر اروپای بعد از رنسانس به تدریج آخرین آثار تفکر الهی و حتی نشانه‌های صوری پیوند با دیانت از میان می‌رود. امر قدسی نه فقط عرصه‌ی هنر، بلکه دیگر عرصه‌های حیات و خلاقیت بشری را ترک می‌گوید.

نیست‌انگاری در نقاشی سده‌ی حاضر در قالب سبک‌های دیگری نیز ظاهر می‌شود که به‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در نفی و انکار اصول و ارزش‌های گذشته مشترکند؛ چنان‌که در «سوررئالیسم» و برخی انواع نقاشی آبستره یا انتزاعی و گاه به‌نوعی ویران‌گری مطلق ارزش‌ها و حتی نفی تأثرات شخصی هنرمند منجر می‌شود.

در این مجال کوتاه فرصتی نیست که تا تحولات هنر و تفکر در ایران از آغاز آشنایی با تمدن جدید و نیز چگونگی نفوذ و گسترش تفکر غربی و سرانجام غلبه غرب‌زدگی در این کشور به‌ویژه در سده اخیر مورد بررسی قرار گیرد. اما آن‌چه در این مختصر نیاز به تذکر و یادآوری است، سخنی کوتاه در باب ماهیت غرب‌زدگی و نگاهی به آثار و نتایج آن در زمینه‌ی هنرهای تجسمی عصر حاضر است.

غرب‌زدگی در ایران به دو وجه کلی بروز می‌یابد: غفلت از هویت دینی و صور تاریخی آن، و بی‌خبری نسبت به ماهیت تمدنی که در دوره‌ی اخیر صورت علمی و تکنیکی یافته و خصایص فرهنگی و قومی و موارث تاریخی بسیاری از اقوام و تمدن‌های دیگر را در خود حل کرده



ایثار، اثر کاظم چلیپا

است. دو وجه غرب‌زدگی در حقیقت از هم جدا نیستند و در هر حال هر دو با هم در ایران پیش از انقلاب اسلامی وجود داشته‌اند.

انقلاب اسلامی با تحولی الهی در قلب‌ها و تجدید میثاقی فراموش‌شده با هویت ملی و مذهبی، آغاز عرصه‌ی جدیدی را بشارت داد. به مقتضای این تجدید میثاق، تفکر و هنر و سیاست دیگری به ظهور رسید. لازم به توضیح است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی هم در هنرهای تجسمی کشور شاهد تلاش‌هایی متعالی در بین برخی از هنرمندان کشور بودیم که این تلاش‌ها بیش‌تر جنبه‌ی احیاء و تقویت هویت‌های ملی را پی‌می‌گرفت و جز در مکتب‌هایی مانند مکتب سقاخانه و نقاشی‌های قهوه‌خانه کم‌تر هویت‌های مذهبی مورد توجه قرار می‌گرفت. با پیروزی انقلاب اسلامی این تلاش‌ها صورتی جدی‌تر به خود گرفت و ساختار تفکری بسیاری از

هنرمندان جوان سمت و سوی قومی و مذهبی پیدا کرد، و سرفصل‌هایی در عرصه‌ی هنرهای تجسمی به‌وجود آمد که این سرفصل‌ها تا به امروز با اهداف و آرمان‌های انقلاب ادامه یافته است و تمامی تلاش‌هایی که در پیش از انقلاب به‌عنوان جست‌وجوی گروهی به‌وجود آمده بود با روی‌کرد جدی به‌صورت جامع ادامه پیدا کرد و به‌نوعی نهادینه شد و حتی مراکز مهمی در این زمینه تأسیس شد؛ مانند حوزه‌ی اندیشه و هنر اسلامی که با مبنای ارزشی هنرمندان این حوزه را گرد هم آورد، جنبش نوین هنر انقلابی را بنیان نهاد و در آثار هنرمندانش اهداف و سمت و سوی انقلاب نمایان بود. پس از انقلاب دوباره ارزش‌های سنتی و مذهبی مطرح شد و استادان دانشگاه‌های هنر نیز از بین همین هنرمندان متعهد انتخاب شدند.

مراکز متعدد دیگری نیز به‌صورت کاملاً تخصصی در حوزه‌ی هنر انقلابی به‌عنوان مراکزی تحت مدیریت مستقیم دولت یا تحت نظارت دولت به این جریان کمک‌های بسیاری کردند که از جمله این مراکز می‌توان به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فرهنگستان هنر، صدا و سیما، بنیادهای فارابی و رودکی اشاره کرد.

بعد از انقلاب اسلامی سعی شد به هنرهای سنتی، به‌علت این‌که با هویت ایرانی و هویت انقلاب اسلامی ارتباط پیدا می‌کرد، اهمیت بیش‌تری داده شود و به همین دلیل شاهد رشد کمی و کیفی در این هنرها بود. آمار هنرجویان و هنرمندان رشته‌های سنتی این دوران قابل مقایسه با پیش از انقلاب اسلامی نیست و مراکزی که این رشته‌ها را رونق می‌بخشند از حمایت بیش‌تری برخوردارند.

البته منظور این نیست که در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به هنر



عاشورا، اثر کاظم چایلی

بار دیگر، در آن، تذکره‌ای برای آن میثاق ازلی با خداوند بجوییم. آیا هنرمندان هنرهای تجسمی ما توانسته‌اند خود را از تعلق به نیازهای مصرفی روزمره و تفنن خلاص کنند و طریق تجدید عهد را بیابند؟ در بسیاری از آثار نقاشی بعد از پیروزی انقلاب چنین کوششی محدود است، اما ما در آغاز راهی طولانی هستیم، پس نه عجب، اگر هنوز آثاری از غرب‌زدگی در ما باقی باشد.

در پنج یا شش سال ابتدای انقلاب اسلامی فعالیت نگارخانه‌ای کشور که عمدتاً در پایتخت متمرکز بودند به‌صورت نیمه‌تعطیل درآمد و پس از آن با سیاست‌هایی که مرکز هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در پیش گرفت، رونق قابل توجهی پیدا کرد، گالری‌ها یکی از پس دیگری باز شدند، در مدت چند سال تعداد نگارخانه‌ها چندین برابر شد و نسل جدیدی از خریدارها پیدا شدند که یا تحصیل کرده خارج بودند یا با این زبان جهانی آشنا بودند یا سلیقه‌شان در این زمینه پاسخ مطلوب می‌گرفت. این گروه هم به خریداران پر و پا قرص پیوستند. بنابراین حضور گروه نقاشان مدرنیسم نه تنها پس از انقلاب کم‌رنگ نشد، بلکه اهمیت خیلی زیادی هم پیدا کرد. همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد انقلاب هنر خودش را به‌وجود آورد، بخشی را به هنر قبل از انقلاب اضافه کرد، چیزی را هم از آن حذف نکرد و این مسأله‌ای مهم است که در پس از انقلاب، زمینه‌های هنری به حذف ناشیانه و بدون منطق دچار نشد.

در ده سال گذشته نقاشی ایران از طریق موزه هنرهای معاصر در وسعتی بسیار بیش‌تر از پیش از انقلاب به دنیا عرضه و جایگاه هنر ایرانی و اسلامی بیش از پیش در جهان شناخته شد.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی مبادلات فرهنگی و هنری رشد فزاینده‌ای یافت و این رشد تاکنون رو به تزاید بوده است. امروز در مبادلات هنری و فرهنگی که با اروپا صورت می‌گیرد، نشانه‌هایی از علاقه‌مندی کشورهای اروپایی به هنر دینی ایرانی دیده می‌شود و به تجربه و در عمل دیده‌ایم که بسیاری از مراکز معتبر آن قاره نسبت به نمایش گذاشتن آثار هنرمندان ایرانی ابراز علاقه‌مندی می‌کنند و حتی از مراکز هنری ایرانی، چه دولتی و چه خصوصی و نیز از هنرمندان فعال هنرهای تجسمی به‌کرات دعوت به‌عمل می‌آورند. وقایعی که در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مانند جنگ تحمیلی به‌وجود آمد، رویکرد جدیدی را در خلق آثار هنرمندان به‌وجود آورد. آثار بسیاری توسط هنرمندان خلق شد که نکته مهم در خلق آن‌ها نگاه هنرمند به معنویت موجود در دفاع مقدس بود. شاید به‌جرات بتوان گفت هیچ‌یک از آثاری که با ژانر جنگ و دفاع مقدس به‌وجود آمد به شخصیت‌های قهرمانان جنگ توجه نکرد و بیش‌ترین زاویه توجه به برکت‌ها و روح متعالی نهفته در دفاع مقدس معطوف بود.

می‌توان گفت انقلاب اسلامی ایران در عرصه فرهنگ و هنر توانست مسیری را که می‌رفت به از بین رفتن موجودیت ملی و مذهبی ما ختم شود، به سرمنزول روشنی از معنا و حقیقت هدایت کند. البته هنوز در ابتدای راهی طولانی قرار داریم و تا امروز فراز و نشیب‌هایی را تجربه کرده‌ایم که امید است به همت هنرمندان فهیم و دردمند ایران‌زمین به آن چه استحقاقش را داریم، برسیم.

غربی و مدرنیسم غربی هیچ توجهی نشد، بلکه بخش‌های آزاد که در دو سالانه‌ها و جشنواره‌های مختلف وجود داشت مبین همین قضیه بود که بستری برای تجربیات هنرمندان جوان از آن‌چه در هنر امروز دنیا وجود داشت فراهم آمده است و به خصوص این فضا و موقعیت در دو دهه‌ی اخیر انقلاب نمود بیش‌تری پیدا کرد.

در دهه‌ی نخست انقلاب نه به این معنا که هنرمندان مدرنیسم کار نمی‌کردند، آن‌ها کار می‌کردند، اما امکان عرضه‌ی آثار خود را نداشتند و شاید این احتیاط را نیز می‌کردند که مبادا این هنر با منع قانونی روبه‌رو شود. درواقع این منع صورت نگرفت و انقلاب اجازه داد که این نوع هنر هم در حدی که ضربه‌ای به هویت ملی و مذهبی نزند خودش را عرضه کند.

بی‌تردید ما طلایه‌دار انقلاب دینی در جهان امروز هستیم و معتقدیم که راه ما، تنها راهی است که برای بشر در نیل به‌سوی صلح و صلاح و عدل و فلاح باقی مانده است. اما سوال این است که نقاشی، بعد از پیروزی انقلاب، کدام راه را می‌بایست بپیماید؟ آیا می‌بایست در تاریخ نقاشی غرب شریک می‌شد و راه را از آن‌جا پی‌می‌گرفت که آنان بدان رسیده‌اند؟ آیا نقاشی مدرن شجره‌ای است که در هر خاکی پا می‌گیرد؟ شریک‌شدن در تاریخ نقاشی مدرن مستلزم شریک‌شدن در تاریخ غرب بود و این هرگز ممکن نبود. اگر نه، داعیه «انقلاب»ی باقی نمی‌ماند؛ و آن هم انقلاب دینی، و دربردارنده نفی عبودیت غرب و شرق که چهره‌ای است که انقلاب مستقل ما با آن شناخته می‌شود و بر این اساس، رویارویی ما تنها با استیلا‌ی سیاسی غرب و شرق نیست. رسالت ما رسالتی است که آن را در استمرار نهضت انبیاء برعهده گرفته‌ایم. ما هنر را همچون محملی برای عروج به آسمان بلند کمالات لاهوتی می‌بینیم و می‌کوشیم هنر را از آن تنگ‌نظری خلاص کنیم و